

نسبت ولی فقیه و مرجعیت دینی (نقد و بررسی الگوها و نظریه‌های کلاسیک و جدید)

تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۲۶

تاریخ تأیید: ۹۵/۸/۸

عبدالوهاب فراتی *



نسبت ولی فقیه و مرجعیت دینی...

شاید یکی از مهم‌ترین مسائل حکومت دینی، نحوه تعامل ولی فقیه با مجموعه سازمان روحانیت، به‌ویژه نهاد مرجعیت است که می‌تواند بخشی از تزامم‌ها یا همسویی‌های جامعه دینی را با رهبری سیاسی تحت تأثیر قرار دهد. از یک‌سو، دیدگاه‌هایی که مرجعیت دینی درباره نحوه تعامل خود با رهبری سیاسی دارد و از سوی دیگر، مرجع بودن یا نبودن شخص ولی فقیه می‌تواند به ابعاد این رابطه پیچیدگی‌های خاصی بخشد و رابطه این دو نهاد را به یکی از موضوع‌های حساس ذیل حکومت دینی بدل سازد. مروری بر رویه و متون استنادی موجود نشان می‌دهد، در این باره، ایده و الگوی مورد وفاقی وجود ندارد که این رابطه را تحت پوشش قرار دهد و این تعامل بیشتر تحت تأثیر شرایط تاریخی و سیاسی دچار قبض و بسط شده است. با این‌همه، تأملات کنونی نشان می‌دهد چندین نظریه و الگو در این باره وجود دارد که می‌توان آنها را در دو رویکرد کلاسیک و جدید بازخوانی کرد و به ارزیابی نتایج روش‌شناختی آنها پرداخت.

کلیدواژگان: مرجعیت، ولایت، رجحان افقه، کارکرد نهاد مرجعیت، وظایف نهاد ولایت.

* دانشیار گروه علم سیاست پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۱. مقدمه

از زمان بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۸ و حذف شرط مرجعیت برای احراز منصب رهبری، نوعی نگرانی در میان نیروهای مذهبی به‌ویژه روحانیت پدید آمد. بعضی آن را مقدمه چالش‌های دامنه‌داری میان دو نهاد رهبری سیاسی و مرجعیت دینی می‌پنداشتند و گروهی نیز در این اندیشه بودند که چگونه در آن واحد باید مقلد یکی از مراجع تقلید و مطیع مقام رهبری باشند و اوامر این دو را با هم جمع کنند. افزون بر این، مرزهای پیروی از مراجع تقلید تا کجا امتداد می‌یابد و هنگام تزامم میان رأی ولی فقیه و مرجعیت دینی چه باید کرد؟ آیا احراز اجتهاد مطلق رهبری در اعطای تصدی زعامت سیاسی کفایت می‌کند یا اینکه حتماً رهبری باید از مقام مرجعیت دینی هم برخوردار باشد؟ وظیفه مقلدان با سیاست‌های یگانه نظام اسلامی که معمولاً از سوی فقیه حاکم بیان می‌شود، چیست؟ و بالاخره اینکه، سازوکار بهره‌مندی فقیه حاکم از دیدگاه‌های دیگر مراجع دینی چه خواهد شد؟

به‌رغم ابهام‌ها و پرسش‌هایی از این دست، گریزی از تفکیک نهاد مرجعیت و رهبری نبود و امام راحل طی دست‌نوشتی خطاب به آیت‌الله مشکینی، رئیس وقت مجلس خبرگان، چنین امری را پیشنهاد کردند و مجلس خبرگان نیز آن را تصویب کرد و به همه‌پرسی گذاشته شد. تا پیش از این، به دلیل نفوذ گسترده امام خمینی در هر دو عرصه مرجعیت دینی و ولایت سیاسی، موضوع نسبت میان رهبری و مرجعیت دینی چندان برجسته نبود و خبرگانی که برای نخستین بار قانون اساسی را می‌نوشتند، وضعیت زمانه خود را در قانون اساسی بازتاب داده بودند؛ بدین معناکه ولایت سیاسی را از آن مرجعیت دینی دانستند. در آن دوران، بسیاری از مردم ایران نیز به اعلمیت امام خمینی باور داشتند و عملاً نیز در امور فردی و جمعی از ایشان تقلید می‌کردند. به همین دلیل، نه مقلدان فراوانی در اثر تزامم آرای امام خمینی با دیگران به حرج می‌افتادند و نه رابطه مرجعیت دینی با رهبری به مسئله‌ای مناقشه‌انگیز تبدیل شده بود. البته در همان دوران نیز برخی به دلیل رجحان اعلم و افقه بر دیگر عالمان دینی، گزینش رهبری نظام اسلامی را از میان مراجع تقلید امری عقلی و ضروری می‌دانستند، (حسینی شیرازی، ۱۳۶۱، ص ۷۶ و ۱۵۴) ولی بررسی‌های فقهی نشان می‌داد در میان شرط‌های ولایت فقیه، شرطی به نام «مرجعیت»



وجود نداشت و مرجعیت، شأن علمی جدایی به شمار نمی‌رفت.^۱ (مجتبی‌زاده، ۱۳۹۱، ش ۱۱۳) در این متون، بیش از همه بر عادل و عالم بودن ولی فقیه تأکید شده بود و سخنی از مرجعیت او به میان نیامده بود. این نشان می‌داد که مرجعیت نه شأنی دینی که شأنی اجتماعی است که برخی از فقیهان از آن برخوردارند و پاره‌ای فاقد آن‌اند.

اما نسبت به جمع بین دو منصب مرجعیت و ولایت امر در شخص واحد باید بگوییم که علی‌الاصول چنین چیزی لازم نیست که فقیهی که منصب ولایت و حکومت به او سپرده می‌شود، مرجع تقلید همه یا لاقلاً اکثر افراد جامعه باشد، بلکه اصولاً لازم نیست که مرجع تقلید بوده، مقلدینی داشته باشد. آنچه در ولی فقیه لازم است، ویژگی فقاقت و تخصص در شناخت احکام اسلامی و اجتهاد در آنهاست. البته در عمل ممکن است چنین اتفاق بیفتد که ولی فقیه قبل از شناخته شدن به این مقام، مرجع تقلید بوده و مقلدینی داشته باشد و یا اتفاقاً همان مرجع تقلیدی باشد که اکثریت افراد جامع از او تقلید می‌کنند؛ همان‌گونه که در مورد بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی (ره) این‌گونه بود، اما ممکن است هم مثل زمان مرحوم آیت‌الله گلپایگانی یا آیت‌الله اراکی اتفاق بیفتد که دو منصب هم مرجعیت و ولایت و در یک فرد جمع نشود. (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۰).

شاید بنا به همین دلایل بود که امام خمینی در سال ۱۳۶۸ در تشکیل شورای بازرنگری قانون اساسی، دستور داد شرط مرجعیت دینی را از شروط رهبری بردارند. ایشان در نامه‌ای خطاب به آیت‌الله علی مشکینی نوشت:

پس از عرض سلام، خواسته بودید نظرم را در مورد متمم قانون اساسی بیان کنم. هرگونه آقایان صلاح دانستند، عمل کنند؛ من دخالتی نمی‌کنم. فقط در مورد رهبری، ما که نمی‌توانیم نظام اسلامی‌مان را بدون سرپرست رها کنیم. باید فردی را انتخاب کنیم که از

۱. از دیدگاه فقهی، در فقه شیعه آنچه شرط ولایت و رهبری است، همان اجتهاد و فقاقت است؛ نه مرجعیت. تعبیر روایات این‌گونه‌اند: الف) «الفقهاء»؛ ب) «الذین یأتون من بعدی، یروون حدیثی و سنتی»؛ ج) «من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا»؛ د) «من عرف حلالنا و حرامنا». فقاقت و صلاحیت علمی شرط مرجعیت است، ولی تعبیر مرجعیت در روایات نیامده است و شأنی اجتماعی است. آنچه در رهبری لازم است، صلاحیت علمی و عملی و توانایی و بینش سیاسی - اجتماعی است. صلاحیت علمی، با فقاقت به دست می‌آید و صلاحیت عملی، به عدالت و تقوا و در کنار این دو، توانایی و بینش لازم برای اداره جامعه اسلامی، نقش مهمی در رهبری دارد.





حیثیت اسلامی‌مان در جهان سیاست و نبرنگ دفاع کند. من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط «مرجعیت» لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می‌کند. اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، قهری او مورد قبول مردم است. در این صورت، او ولیّ منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است. در اصل قانون اساسی من این را می‌گفتم، ولی دوستان در شرط «مرجعیت» پافشاری کردند، من هم قبول کردم. من در آن هنگام می‌دانستم که این در آینده نه‌چندان دور قابل پیاده شدن نیست. توفیق آقایان را از درگاه خداوند متعال خواستارم. والسلام علیکم ورحمت‌الله و برکاته ۱۳۶۸/۹/۲ روح‌الله الموسوی الخمینی (خمینی، ۱۳۸۶، ج ۲۱، ص ۳۷۱).

عطف به چنین پیشنهادی، شورای بازنگاری قانون اساسی اصول ۱۰۷ و ۱۰۹ را بدین‌گونه تغییر داد:

اصل ۱۰۷

اصل قدیم: هر گاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همان‌گونه که در مورد مرجع عالیقدر تقلید و رهبر انقلاب آیت‌الله‌العظمی امام خمینی چنین شده است، این رهبر، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را بر عهده دارد؛ در غیر این صورت، خبرگان منتخب مردم درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند، بررسی و مشورت می‌کنند؛ هر گاه یک مرجع را دارای برجستگی خاص برای رهبری ببینند، او را به‌عنوان رهبر به مردم معرفی می‌نمایند؛ وگرنه سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری را به‌عنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی می‌کنند.

اصل جدید: پس از مرجع عالی‌قدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی - قدس سره‌الشریف - که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجد شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می‌کنند. هر گاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یک صد و نهم تشخیص دهند، او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیر این صورت، یکی از آنان را به‌عنوان رهبر انتخاب و معرفی

می‌نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را برعهده خواهد داشت. رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.

اصل ۱۰۹

اصل قدیم: شرایط و صفات رهبر یا اعضای شورای رهبری: ۱. صلاحیت علمی و تقوایی لازم برای افتا و مرجعیت؛ ۲. بینش سیاسی و اجتماعی، شجاعت، قدرت و مدیریت کافی برای رهبری.

اصل جدید: ۱. صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه؛ ۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام؛ ۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری. در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی‌تر باشد، مقدم است.

با توجه به تغییراتی که در این دو اصل پدید آمد، قید مرجعیت از شرایط رهبری حذف و به اجتهاد مطلق و نه متجزی فقیه بسنده شد.^۱ در واقع، ولایت فقیه بدون اینکه به علمیت فقهی مشروط شود، به کفایت سیاسی و اجتماعی او مقید گردید و به اجتهاد مطلقش نیز بسنده شد (حائری، ۱۳۷۶، ص ۷). البته همچنان که در اصل ۱۰۷ سابق مشاهده می‌کنید، این اصل با این استثنا مواجه شده بود که اگر زمانی فقیه اعلم متعینی نبود، شورایی از مراجع طراز اول - به‌عنوان شخصیتی حقوقی - هدایت و زعامت جامعه را برعهده بگیرند. به عبارت دیگر، در اصل پیشین، شورایی از فقها جایگزین رهبر مرجع می‌شد تا خلأ فقدان عنصر مرجعیت او را پر کند، ولی چنین تدبیری نیز در عمل با مشکل روبه‌رو شد؛ زیرا نه در روایات اسلامی، سخنی از لزوم مرجعیت ولی فقیه^۲ آمده بود



نسبت ولی فقیه و مرجعیت دینی...

۱. آنچه در نامه امام خمینی اهمیت دارد، آن است که اولاً، مراد ایشان از عبارت «شرط مرجعیت لازم نیست» تنها به شرایط انتخاب رهبر هنگام انتخاب بازمی‌گردد و هیچ دلالتی بر لزوم تفکیک مرجعیت از رهبری ندارد. ثانیاً، موافقت امام خمینی با تغییر شرط یادشده، عدول از دیدگاه‌های پیشین ایشان به شمار نمی‌آید؛ چراکه در متن نامه دو بار با صراحت بیان می‌کند که از ابتدا بدان معتقد بوده است. ثالثاً، با حذف قید مرجعیت از شروط رهبری، تنزلی هم از ملاک دینی برای زعامت فقیه صورت نگرفته است؛ زیرا در روایات اسلامی، سخنی در لزوم مرجعیت ولی فقیه نیامده است.

۲. آیت‌الله سید کاظم حائری نیز در این باره تاکید می‌کند: «و أما ما تطرَّق إليه المؤلف... أن ولی الأمر الذی یمارس قيادة الأمة فی عصر الغیبة هل یجب أن یكون هو مرجع التقلید، أو یمكن أن تكون المرجعية



(عموشاهی، ۱۳۷۹، ص ۲۷۶ ° ۲۷۷)، نه مراجع معظم تقلید پس از رحلت امام خمینی توانایی اداره کشوری به پهناوری ایران را داشتند و نه کار شورایی با مذاق و فرهنگ ما سازگار بود (حجاریان، ۱۳۷۹، ص ۵۱۵).

باین همه، کسانی که تفکیک میان مرجعیت و رهبری را نقطه‌ای آسیب‌پذیر در ساختار جمهوری اسلامی می‌دانستند، کوشیدند راه‌حلی برای ترمیم آن بیابند. برخی از این راه‌حل‌ها بر دیدگاه‌های سنتی مبتنی و برخی دیگر برآمده از مقتضیات دنیای جدید بود که راه‌حلی مدرن به شمار می‌رفتند. از این رو، مراد از دیدگاه‌های سنتی به راه‌حلی‌هایی اشاره دارد که می‌کوشند چنین مناسبت‌هایی را بر اساس سنت فقهی گذشته بازسازی کنند و تبعاً آن را به ادله درون فقهی مستدل سازند. برخلاف این رویکرد، برون‌رفت‌های مدرن وجود دارد که چنین مناسباتی را خارج از سنت فقهی و بر اساس قواعد دموکراسی ترمیم می‌کنند و خواهان عرفی شدن فرایند انتخاب ولی فقیه در رقابتی دموکراتیک هستند. در ادامه به بررسی هر یک از این دو رویکرد می‌پردازیم.

۲. دیدگاه‌های کلاسیک نسبت میان مرجعیت و رهبری

الف) رهبری شورای مراجع تقلید

رهبری شورایی در برابر رهبری فردی است و به‌جای یک فقیه مرجع، شورایی از مراجع تقلید ولایت امر و تصدی امور امت را برعهده می‌گیرند. چنان‌که پیش از این نیز گفتیم، در اصل ۱۰۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز مقرر شده بود شورایی از مراجع تقلید، متشکل از سه یا پنج مرجع واجد شرایط، رهبری نظام اسلامی را برعهده گیرند. ظاهراً پیش از آن، در هیچ متن معتبر فقهی سخنی درباره شورایی بودن ولایت فقیه نیامده است. در دیدگاه اهل سنت، تنها در یک مورد، شورایی تشکیل شد که آن هم برای تعیین رهبر

لـفـقـهـه و الـوـلـایـة العـامـة لـفـقـه آخـر؟ فـمـا یـبـدو للـبـاحـث - بالنظر إلی شـرـائط المرجعیة و شـرـائط الـوـلـایـة و مـقـایـس التـرـجـیـح فی کل منـهـما - هـو جـواز الفـصل بـین المرجعیة و الـقـیـادـة، وذلک لـأنّ المرجعیة فی التـقـلـید مشـرـوطة بالأعلمیة فی حـین أنّ الـوـلـایـة العـامـة مشـرـوطة بالکفـاءة السـیـاسـیة و الـاجـتمـاعیة، کما أنّ مـقـیـاس التـرـجـیـح فی باب التـقـلـید هـو واقـع الأعلمیة فی حـین أنّ مـقـیـاس التـرـجـیـح فی باب الـوـلـایـة العـامـة و الـقـیـادـة لا یـمـکن أن یـکـون هـو واقـع الأکفـتیة، إذ لو اختلف الناس فی تشـخـیص الأکفـأ لزم تعدّد القیادـة و هـذا یؤدّی إلی تمزّق السـاحـة و الـاخـتـلال فی النـظـم» نک: سید کاظم حائری، «بنیان حکومت در اسلام» ص ۲۳۱.



و زعیم مملکت اسلامی بود، نه برای اداره و تدبیر امور. البته در «ولایت قضا» برخی از متون فقهی شیعه، به «داوری شورایی» اشاره کرده‌اند (حسینی عاملی، بی تا، ج ۱۰، ص ۱۲). اما پس از انقلاب اسلامی، آیت‌الله سید محمد شیرازی در نظریه‌ای دیگر، «ولایت شورایی مراجع تقلید» را به عنوان تنها شکل حکومت در عصر غیبت معرفی کرد (حسینی شیرازی، ۱۳۶۱، ص ۳۲۷). بر اساس این نظریه، تنها جمع محدودی از مراجع (سه یا پنج نفر) از بین مراجع تقلید برای رهبری تعیین می‌شوند.^۱ آیت‌الله منتظری نیز که روزگاری منتقد شورایی بودن رهبری بود، در واپسین دیدگاه‌های خود، از نظریه شورا دفاع کرد و عملاً از نظریه «ولایت فردی» به «نظارت شورایی» تغییر عقیده داد. در شورای بازنگری قانون اساسی نیز رهبری شورایی به دلایلی همچون اینکه «سابقه اسلامی ندارد که امامت امت با شورا اداره شده باشد» و «در این ده سال از شوراها اجرای خیری دیده نشد» (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، ۱۳۶۹، ص ۶۴۷ و ۷۰۶) با نظر موافق امام خمینی از قانون اساسی حذف گردید.

گرچه در فاصله تصویب قانون اساسی اول جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۸ تا زمان بازنگری آن در سال ۱۳۶۸، فرصتی برای تشکیل شورای رهبری پیش نیامد و بعد از رحلت امام خمینی نیز همان حالت نخست، یعنی انتخاب فرد واحد صورت گرفت، ولی متن قانون اساسی اول تصریح کرده بود «در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد، رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد». این نشان می‌داد که حتی در متن سابق، اولویت با انتخاب فرد بود و تنها برای رفع اشکال احتمالی در نبود مرجعی که اکثر شرایط را داشته باشد، شورای رهبری متشکل از سه یا پنج مرجع مطرح گردید. گزینه‌های شورای رهبری مجلس خبرگان رهبری چهاردهم خرداد ۱۳۶۸ پیش از کنار گذاشته شدن آن چنین بود:

الف) ترکیب اول: آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله مشکینی و آیت‌الله موسوی اردبیلی.

ب) ترکیب دوم: آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله موسوی اردبیلی، هاشمی

رفسنجانی و سید احمد خمینی.

۱. باین‌همه، آیت‌الله سید محمد شیرازی در کتاب *الصیغة الجديدة* معتقد بود همه مراجع تقلید بدون استثنا عضو شورای مراجع هستند و مؤمنان لازم است در امور فردی به مرجع خود و در امور اجتماعی و مواردی که جزو اختیارات دولت است، به این شورا مراجعه کنند.



ج) ترکیب سوم: آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله موسوی اردبیلی، آیت‌الله فاضل لنکرانی، آیت‌الله عبدالله جوادی آملی.

هاشمی رفسنجانی نیز با اشاره به مشروح مذاکرات مجلس خبرگان رهبری در سال ۱۳۶۸ برای تعیین ولی فقیه چنین می‌گوید:

در همان موقع بحث بر سر این بود که ولایت فقیه برعهده یک فرد باشد یا یک شورا طبق اصول قانون اساسی برای ما مشکل بود که یک فرد را برای این امر مهم انتخاب کنیم یا یک شورا را که رهنمودهای امام (ره) برای ما راهگشا شد. در آن زمان ما حتی اعضای شورای رهبری را هم مشخص کردیم که بر اساس آن، آیت‌الله مشکینی، مقام معظم رهبری و آیت‌الله موسوی اردبیلی سه عضو این شورا بودند. عده‌ای طرفدار فرد بودند و عده‌ای شورای رهبری را ترجیح می‌دادند. در آن زمان مهم‌ترین مخالفت با رهبری یک فرد را، خود مقام معظم رهبری داشتند. بنده نیز رهبری فرد را نقد کردم. در نهایت در مجلس خبرگان رهبری رأی‌گیری کردیم و براین اساس، ۴۵ نفر به رهبری فرد و بیش از بیست نفر نیز به شورای رهبری رأی دادند. بنابراین، قرار شد که یک فرد به‌عنوان ولی فقیه انتخاب شود. عده‌ای آیت‌الله گلپایگانی و عده‌ای آیت‌الله خامنه‌ای را مطرح کردند، اما در نهایت آیت‌الله خامنه‌ای با کسب دو سوم آرا رهبر انقلاب اسلامی شدند (خبرگزاری آفتاب، ۱۶/آذر/۱۳۸۵).

به رغم اینکه بسیاری از اعضای شورای بازنگری معتقد بودند شورایی بودن رهبری، سابقه‌ای در ادله ولایت فقیه ندارد و اداره کشور به سبک شورایی ناکارآمد است، تحلیل فضای سال‌های اولیه انقلاب اسلامی نشان می‌داد شورایی دیدن اداره امور، تنها گزینه‌ای بود که اعضای خبرگان قانون اساسی در میانه استبداد و دموکراسی برگزیده بودند. به‌هرحال، نیروهای انقلاب در دوره پهلوی از استبداد و استعمار ضربه خورده بودند و به تعبیر آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی، از «هیولای استبداد» واهمه داشتند (خزعلی، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴، ص ۴۸۳). با این حال، به «دموکراسی» هم سوءظن داشتند و نمی‌توانستند از ترس استبداد به دامن دموکراسی پناه ببرند. در واقع آنان در منگنه‌ای قرار گرفته بودند که می‌توان آن را «بیم از استبداد و گریز از دموکراسی»^۱

۱. در میان اعضای محترم مجلس خبرگان اول، دو نظریه درباره دموکراسی وجود داشت: ۱. عده‌ای همانند مقدم مراغه‌ای که تنها سخنران مخالف اصل پنجم قانون اساسی بود، معتقد بودند جایگزین نظام

نامید. مروری بر ادبیات حاکم بر مجلس خبرگان قانون اساسی ۱۳۵۸، شورای بازنگری ۱۳۶۸ و نیز ادبیات فعالان سیاسی و مذهبی آن دوره، نشان می‌دهد آنان با نفی هم‌زمان استبداد و دموکراسی، در جست‌وجوی نقطه امنی فارغ از این دوگانه بودند و ظاهراً این نقطه، همان شورا/ نظام شورایی بود.

رشیدیان با آگاهی از تفاوت‌های شورا و دموکراسی می‌گوید: «نظام شورایی، نظامی است که باید همه اندام‌های مملکت را از پایین به بالا بگیرد و با نظام پارلمانی کاملاً یک بحث جداست و من فکر می‌کنم نظام شورایی با نظام اسلامی بیشتر تطبیق دارد» (رشیدیان، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴، ص ۳۳۳، ۳۳۴). در واقع یکی از محرک‌های عمده شورانگیزی در مجلس خبرگان اول، گریز از تمرکز بود و نمایندگان ملازمه‌ای بین تمرکز و استبداد در دوره پهلوی می‌دیدند. این اندیشه غالب بود که «تمرکز به هر صورتی خطرناک است» (مکارم شیرازی، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴، ص ۱۴۶۷) و «اعطای اختیارات و اعتبارات زیاد به شخص واحد، خطر دیکتاتوری را صریحاً دارد» (سید محمد حسینی خامنه‌ای، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴، ص ۵۴) و به همین دلیل، تلاش شده بود که قوای سه‌گانه و حتی رهبری بعد از امام خمینی جنبه شورایی پیدا کند. اما چنان که گفتیم، چنین فرایندی نیز به دلیل مشکلات مدیریتی، در شیب ناکامی فروغلتید و ضعف‌های سازمان‌دهی در اجرا به پای ناکامی نظریه نوشته شد (فیرحی، ۱۳۹۴، ص ۲۴۵-۲۵۱).

ده سال تجربه نه‌چندان موفق اجرایی نظریه شورا، امام خمینی و بسیاری از رهبران ارشد نظام اسلامی را به احیای اندیشه تمرکز کشاند. با این همه، همان نظریه شورا در قانون اساسی اول نیز حاوی مؤیدات مذهبی بود و طرفداران آن، عیب به وجود آمده را نه در اصل نظریه، بلکه در معیوب بودن سازوکارهای اجرایی آن می‌دانستند و از غلتیدن نظام

استبدادی همان دموکراسی در تجربه تمدن جدید است (رحمت الله مقدم مراغه‌ای، صورت مشروح مذاکرات قانون اساسی، جلسه ۱-۳۱، ص ۴۳-۴۴). ۲. برخی دیگر تأکید می‌کردند که «به رخ یکدیگر نکشید که در غرب چگونه رفتار می‌کنند و در دنیا چه خبر است ... ملت ایران جمهوری اسلامی را اختیار کرد و به آن رأی داده است، حالا می‌خواهد دنیا این را بپسندد و می‌خواهد نپسندد ... اگر ما بخواهیم حرف‌هایی که در دنیا می‌زنند ببینیم... پس چه اصراری بود که ما بیاییم انقلاب کنیم؟» (حسینعلی منتظری، صورت مشروح مذاکرات قانون اساسی، جلسه ۳۲-۵۰، ص ۱۱۱۸).





سیاسی به اندیشه تمرکزگرایی واهمه داشتند. آیت‌الله امامی کاشانی شاید تنها کسی از اعضای شورای بازنگری بود که دفاعی فقهی از مشروعیت رهبری شورایی ارائه کرد (امامی کاشانی، صورت مشروح مذاکرات مجلس شورای بازنگری قانون اساسی، ۱۳۶۹، ص ۶۶۴، ۶۶۵). در خارج از مجلس شورای بازنگری نیز عالمانی بودند که از نظریه شورا حمایت می‌کردند، ولی چنین نظریه‌ای در حاشیه و اقلیت بود و هرگز نتوانست در برابر نظریه تمرکزگرایی مقاومت کند.

مهم‌ترین دلایلی که آن گروه در داخل و خارج از شورای بازنگری قانون اساسی در صحت شرعی و عقلی نظام شورایی بیان می‌کردند، عبارت بود:

۱. احتمال پیروی هوای نفس به دلیل عدم عصمت در فرد وجود دارد، ولی در جمع نه (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۵۵) به همین دلیل ولایت شورایی خطای کمتری خواهد داشت.
 ۲. شورایی بودن حکومت اسلامی مانع استبداد، خودکامگی، وراثت و استبداد می‌شود.
 ۳. جمع بین ادله ولایت و ادله مربوط به شورا نشان می‌دهد باید ولایت شورایی باشد.
 ۴. در شورا اوصاف مورد نیاز رهبری در کنار هم جمع می‌شوند و تجمیع همه آنها در یک فرد، نادر است.
 ۵. فعلیت ولایت با بیعت با چند نفر هم تحقق می‌یابد و در فرد انحصار ندارد.
 ۶. شورا و مشورت کردن در امور مربوط به جمع مؤمنان، مثل عرصه سیاست از نظر قرآن واجب است.
 ۷. حق تصرف در امور نوعی مردم نیازمند مشورت است.
 ۸. هیچ فقیهی حق سلب ولایت شرعی دیگر فقها را ندارد و تجمیع افکار متعدد از عقل واحد برتر و به صواب نزدیک‌تر است.
 ۹. در روایت معروف «اما الحوادث الواقعة فارجعوا الی رواة احادیثنا» به صورت جمع آمده است و فرموده «رواة احادیثنا» نه «راوی احادیثنا» (نک: صورت مشروح مذاکرات مجلس شورای بازنگری قانون اساسی، ۱۳۶۹).
- در مقابل، مخالفان شورایی بودن رهبری معتقد بودند شیوه رهبری شورایی در آیات و

روایات تأیید نشده است. خداوند پس از سفارش پیامبر گرامی اسلام ﷺ به مشورت، می‌فرماید: «فاذا عزم فتوکل علی الله». این عبارت به‌صراحت دلالت می‌کند که تصمیم نهایی با خود آن حضرت است و ایشان باید حرف آخر را بزنند. در روایات نیز شیوه رهبری شورایی تأیید نشده است؛ مانند روایتی که شیخ صدوق از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند:

فان قال: فلم لا يجوز ان يكون في الارض امامان في وقت واحد او اكثر من ذلك؟ قيل لعل منها: انه لو كانا امامين كان لكل من الخصمين ان يدعو الي غير ما يدعو اليه صاحبه في الحكومة ثم لا يكون احدهما اولي بان يتبع من صاحبه، فتبطل الحقوق والاحكام والحدود؛ اگر پرسند: چرا وجود دو امام یا بیشتر از آن در زمان واحد در زمین جایز نیست، گفته خواهد شد به چندین علت؛ از جمله اینکه اگر دو امام وجود داشته باشد، هر یک از دو نفری که با هم به نزاع برخاسته‌اند، می‌تواند نزد امام دیگری غیر از امامی که رفیقش برای رفع نزاع نزد وی رفته، مراجعه کند، آن‌گاه هیچ‌یک از آن دو ملزم نیست از رفیقش پیروی کند. در نتیجه، موجب ضایع شدن حقوق و احکام و حدود می‌گردد (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۹۹ ° ۱۰۰).

آیت‌الله محمد مؤمن قمی در پاسخ به پرسشی مبنی بر اینکه: آیا شورا می‌تواند جای ولایت فقیه را بگیرد؟ می‌گوید:

دلیلی بر اینکه ولایت شورایی باشد، نداریم و از صحیفه فضل بن شاذان از امام معصوم علیه السلام نقل شده است که ولی باید یک نفر باشد (مؤمن، ۱۳۸۸).

آیت‌الله خوشوقت نیز درباره شرعی نبودن نظریه شورایی رهبری می‌گوید:

در اسلام هیچ پستی در اداره شئون اسلام، شورایی نبوده است؛ نه پیامبری، نه امامت، نه مرجعیت تقلید. اگر شورایی باشد، ممکن است بینشان اختلاف بیفتد؛ اگر حکم صادر کردند، سست تلقی می‌شود. بنابراین، شورایی رهبری اصلاً نباید مطرح شود (خوشوقت، ۱۳۸۸).

آیت‌الله سید کاظم حائری هم درباره شرط نبودن شورایی برای رهبری می‌نویسد:

مفاد ادله ولایت فقیه، عام استغراقی است، نه عام مجموعی؛ یعنی فرد فرد فقهای جامع شرایط، منصوب‌اند، نه آنکه ولایت و حق زمامداری برای مجموعه آنها جعل شده باشد. پس نظریه شورایی، نوعی تصرف در ظهور ادله و نیازمند قرینه است. در طول تاریخ اسلام در عصر اهل بیت که رژیم‌های گوناگونی به اقتدار رسیدند، حکومت‌های فردی بوده است. اهل بیت علیهم السلام هم که با حکومت‌ها به مخالفت و به تبیین اندیشه امامت پرداخته‌اند، اشکال‌های فراوانی در اثبات نامشروعیت حکومت‌ها مطرح کرده‌اند، ولی هرگز معترض



فردی بودن این دولت‌ها نشده و شرط شورایی بودن رهبری را عنوان نکرده‌اند (حائری،

۱۴۱۴ق، ص ۲۴۰).

ب) ولایت در طول مرجعیت (ولایت فقیه اعلم و معاونت اجرایی فرد مورد اعتماد)

در این نظریه، نهاد مرجعیت کانون مشروعیت‌بخش نظام تلقی می‌شود و در نهایت حاکمیت از آن مرجعیت می‌گردد. در واقع حکومت اسلامی به نوعی با سلسله‌مراتب موجود در سازمان روحانیت پیوند می‌خورد و مرجعیت دینی ضامن مشروعیت و اسلامیت نظام می‌شود. اما به دلیل اینکه مرجعیت دینی وظیفه‌ای فراتر از اداره حکومت دارد، فقیه دیگری را به نیابت از خود در ساختار حکومت قرار می‌دهد تا او رهبری نظام اسلامی را برعهده گیرد. فقیه نیز به‌عنوان بازوی اجرایی نهاد مرجعیت عمل می‌کند و در جمیع تصرفاتش از نهاد مرجعیت اذن می‌گیرد.

این دیدگاه برای نخستین بار پس از رحلت امام خمینی از سوی آیت‌الله احمد آذری قمی مطرح شد و البته در متن پیام تبریک آیت‌الله گلپایگانی به آیت‌الله خامنه‌ای نیز بازتاب یافت. آیت‌الله آذری قمی در اجلاس مورخ چهاردهم خرداد ۱۳۶۸ مجلس خبرگان رهبری دو ایده مهم داشت: اول، دفاع از رهبری فردی در برابر رهبری شورایی و دوم، دفاع از رهبری آیت‌الله گلپایگانی و معاونت اجرایی آیت‌الله خامنه‌ای. البته آیت‌الله آذری قمی از ابتدا نیز به ولایت فقیه اعلم معتقد بود؛ نهایت اینکه، معاونت اجرایی او، یعنی رهبر اجرائیات یا رئیس جمهور می‌توانست فقیه غیراعلم یا مجتهد غیرمجتززی یا حتی غیرمجتهد باشد. وی به ترتیب در زمان حیات این مراجع به اعلمیت ایشان قائل بود: آیات عظام بروجرودی، خمینی، گلپایگانی و اراکی. او پس از رحلت آیت‌الله اراکی نیز تا مهر ۱۳۷۶ به اعلمیت آیت‌الله بهجت باور داشت.

می‌گویند آیت‌الله آذری قمی شب سیزدهم خرداد ۱۳۶۸ با جمعی دیگر از اعضای جامعه مدرسین به منزل آیت‌الله گلپایگانی می‌رود و به ایشان پیشنهاد می‌کند با توجه به رحلت امام خمینی، رهبری انقلاب را بپذیرد، ولی آیت‌الله گلپایگانی می‌گوید: «نه من داعیه رهبری دارم و نه اهل رهبری هستم. نه من این کار قبول می‌کنم و نه با کسی که رهبر شد بنای مخالفت دارم». البته در روز چهاردهم خرداد نیز در مجلس خبرگان



۱. مصاحبه سید مرتضی ابطحی با حجت الاسلام و المسلمین سید باقر گلپایگانی، «برخی به آقا پیشنهاد رهبری دادند» ۱۸ خرداد ۱۳۸۹، سایت فرارو.

رهبری، همچنان رهبری آیت‌الله گلپایگانی در عرض رهبری آیت‌الله خامنه‌ای مطرح گردید و چهارده نفر به ایشان رأی دادند و در نهایت آیت‌الله خامنه‌ای با ۶۰ رأی از ۷۴ عضو حاضر به رهبری برگزیده شد (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۶۸، ص ۱۴۸ ° ۱۵۲). سردسته گروه چهارده نفره، آیت‌الله آذری قمی بود. وی در آن اجلاس از رهبری آیت‌الله گلپایگانی و معاونت اجرایی آیت‌الله خامنه‌ای دفاع کرد که رأی نیاورد. البته او یک سال پیش همین ایده را در کتاب *شئون و شرایط رهبری و مرجعیت* (آذری قمی، ۱۳۷۳، ص ۳۳۵ ° ۲۵۷). بیان و قریب به آن را از شهید صدر نقل کرده بود:

مرجع اعلم در فقه، رئیس الفقهاء باید باشد و فقهای مادون خود را در پست‌های مختلف فقهی، من جمله فقیه شایسته را به رهبری بگمارد و او به‌عنوان قائم مقام مرجع اعظم، عمل کند. ما حجت شرعی مان، روایت عیص بن قاسم و صدها خبر دیگر و حجت عقلی مان، بنای عقلا بر تقلید اعلم و حکم عقل است که قدر متیقن را تقلید اعلم می‌داند و ما قبول نداریم که مراجع فعلی در رهبری پایین‌تر باشند؛ زیرا لزومی ندارد که کارها را مباشرةً انجام دهد (همو، ۱۳۷۴).

گرچه آذری قمی به استناد برخی از ادله فقهی و عقلی، به اعلم فقها اولویت می‌داد و ایشان را به‌نحو عموم استقرا، وارث پیامبر و نایب امام می‌دانست، به نظر می‌رسد این نظریه چند ایراد اساسی دربردارد:

نخست آنکه، با نظریه سابق وی در مهر ۱۳۶۳ مبنی بر اینکه فقیه، وظیفه‌ای جز ارشاد، نصیحت و راهنمایی ندارد، ناسازگار است. نظارت نوعی ولایت است و به‌یقین امری مافوق ارشاد، نصیحت و راهنمایی است.

دیگر اینکه، این نظریه اجرا شدنی نیست. در واقع زوج ولی فقیه اعلم با معاونت اجرایی، همانند زوج رئیس جمهور و نخست‌وزیر غیرتشریفاتی در تجربه جمهوری اسلامی ایران، قابلیت اجرایی ندارد و در عمل می‌تواند مشکلات عدیده‌ای پدید آورد.

سوم اینکه، اگر ولی فقیه بخواهد تابع مرجع اعلم باشد، در شرایطی که ده‌ها نفر ادعای مرجعیت می‌کنند و عدول مؤمنان نیز درباره اعلم آنان اختلاف نظر دارند، از کدامین مرجع پیروی کند؟

چهارم اینکه، چنان‌که پیش‌تر گفتیم، اساساً اعلمیت در تصدی منصب ولایت شرط نیست و ادله وارده در این باب بر لزوم اعلمیت دلالت ندارند. وانگهی، اگر مراد از اعلمیت «اعلمیت در فقه» باشد، از نظر برخی از فقها، اعلمیت فقهی به‌تنهایی ولایت نمی‌آورد،





بلکه زاید بر آن، توان مدیریتی، تدبیر و بینش سیاسی - اجتماعی او نیز شرط است. پنجم اینکه، در این الگو مصلحت‌اندیشی با کیست؟ اگر با فقیه اعلم باشد که وی قادر به تدبیر امور سیاسی مؤمنان است و به تعیین مجتهد دیگری برای اجرائیات نیازی ندارد و اگر تشخیص مصلحت با مجتهد رهبر باشد، چه نیازی به یک مجتهد اعلم به عنوان ولی فقیه وجود دارد؟ افزون بر این، در این نظریه حق صدور احکام حکومتی با کیست و در امور نوعیه، فتوای کدام‌یک از آن دو، ملاک عمل است؟ نیز هنگام تراحم میان رأی مرجع اعلم و فقیه حاکم، راه‌حل چیست؟

بدین ترتیب، این نظریه در مقام تحقق، نظام اسلامی را عقیم می‌سازد و به‌جای حل مشکلات جامعه، ده‌ها مشکل جدید می‌آفریند (عمو شاهی، ۱۳۷۹، ص ۲۲۶ ° ۲۲۷).

ج) تقدم ولی فقیه در امور سیاسی و اجتماعی بر مرجعیت دینی

بر اساس این نظریه، برای آنکه زمینه هر گونه تراحم و تعارض میان مرجعیت دینی و ولی فقیه از میان برود، نهاد مرجعیت باید متولی حوزه‌های خاصی از زندگی مؤمنان باشد و مراجع در مقام بازوهای پرتوان ولی فقیه نقش ارشاد مردم را برعهده گیرند. از نظر حقوقی نیز رهبری در رأس مخروط سازمان حوزه‌های علمیه قرار دارد و مبنای مشروعیت نظام است. این بدین معناست که مردم در مسائل فرعی فقهی از مراجع تقلید خود پیروی می‌کنند، ولی در مسائل سیاسی و اجتماعی، تنها نظر فقهاتی ولی فقیه یا نظر فقهی که رهبر بر آن صحه گذارد، متبّع است. بدین ترتیب، دیدگاه‌های دیگر فقیهان در این موارد ارزش علمی دارد، ولی ارزش اجرایی ندارد و قدر متیقن در احکام ولایی و حکومتی آن است که همگان موظف به پیروی از آن هستند؛ چه مراجع تقلید و چه مقلدان آنان:

موافق احتیاط آن است که با وجود تعدد فقهای جامع الشرایط، امامت و رهبری در شخصی تعیین پیدا می‌کند که مردم او را انتخاب کرده‌اند و در این صورت، مزاحمت فقیه دیگر با او جایز نیست، بلکه بدون اجازه او دخالت در مسائلی که از شئون ولایت است، جایز نیست؛ چه در امور مالی و چه در امور دیگر (منتظری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۴۹۱).

لازم نیست این تقدم حتماً بر پذیرش نظریه ولایت فقیه مبتنی باشد؛ حتی فقهایی که مقبوله عمر بن حنظله و مانند آن را به مورد نزاع و خصومت منصرف دانسته و اطلاق جعل حاکم را در غیر این مورد، انکار کرده‌اند، ولی در مسائل اجتماعی و سیاسی و موضوعات و رویدادهای مهم، حکم حاکم را نافذ دانسته و آن را به عنوان اصل مسلم و غیرقابل تردید تلقی کرده‌اند. آفاضیاء عراقی در این باره می‌افزاید:

هل يعتبر في الحكم ان يكون مسبوقاً بالخصومة ام لا؟ وجهان: اظهرهما الاول، لان عمدة الدليل على حرمة الرد هو المقبولة المنصرفة الى سبق الحكم بالخصومة. هو عليه فاصالة عدم النفوذ في غير المسبوق بالخصومة محكمة الا في الحكم المتعلق بالسياسيات النوعية و كذا الهلال اذ يمكن دعوى الجزم بأنها من شؤون قضاة الجور الثابتة لقضائنا باطلاق المقبولة؛ آیا حکم حاکم، باید مسبوق به مرافعه باشد یا گستره حکم حاکم اعم از خصومت است؟ در مسئله دو وجه است: نزدیک تر به واقع، قسم اول است؛ زیرا عمده دلیل در حرمت ردّ بر حاکم، همان مقبوله است که به حکومت در مرافعات انصراف دارد. بنابراین، در غیر مرافعات، اصل عدم نفوذ حکم حاکم است. اما در احکامی که مربوط به امور سیاسی و اداره اجتماع است که نوع مردم بدان نیازمندند و همچنین ثبوت هلال، به یقین از شئون حاکم اسلامی است؛ چراکه اطلاق مقبوله عمرین حنظله، اقتضا می کند آنچه برای قاضیان جور نهی شده، برای قاضیان و حاکمان اسلامی ثابت باشد (عراقی، بی تا، مسئله ۵۷).



به همین دلیل نیز صاحب عروه می گوید: «حکم الحاکم الجامع الشرايط لایجوز نقضه و لو لمجتهد آخر الا اذا تبين خطاه؛ نقض حکم حاکم جامع الشرايط جایز نیست؛ حتی بر دیگر مجتهدان، مگر در موردی که اشتباه او روشن باشد» (طباطبایی البیذی، ۱۴۱۴ق، مسئله ۵۷) و البته چنان که صاحب جواهر نیز تصریح کرده، لازم نیست حاکم اسلامی اعلم باشد و نفوذ حکم وی منوط به اعلمیت نشده است (همان، مسئله ۵۸). در واقع اعلمیت شرط در تقلید است، نه شرط در حاکمیت. از این رو، به گفته آیت الله شیخ جواد تبریزی، در مسائلی که با مسائل حکومتی و سیاسی ارتباط دارد، بر مراجع و مقلدان آنان فرض است از ولی فقیه پیروی کنند تا موجب اختلال در نظام و ضرر و اضرار بر دیگران نشوند (تبریزی، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۳۸). در واقع پیشنهاد ایشان در مسئله تعامل میان مرجعیت دینی و رهبری سیاسی آن است که در موارد اختلاف در «حکم شرعی الزامی»، باید از مرجع تقلید اعلم و در غیر موارد الزامی، یعنی مباحات که حاکم اسلامی می تواند آنها را به حکمی الزامی تبدیل کند، باید از ولی فقیه پیروی کرد (فرازی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۰):

الفتوى عبارة عن حكم الكلى الفرعى المستنبطة من ادلته و اما الحكم الولاىى فهو لمن كانت له الولاية على الامر و النهى فى الامور المباحة (تبریزی، ۱۳۸۳، ص ۲۴۸).

البته ممکن است برخی از فقها که ولایت فقیه را عام و مطلق و آن را در خصوص

شورا، رأی و بیعت مردم (مؤمن، صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگري قانون اساسی، ۱۳۹۶، ۷۵



ص ۷۴۹) «نامشروط» می‌دانند، خمس را از اموال تحت مالکیت ولی امر برشمارند و معتقد شوند لازم است وجوه شرعی مؤمنان به‌طور کلی در اختیار رهبر قرار گیرد (آذری قمی، ۱۳۷۳، ص ۲۵۳) و حتی شورای نگهبان نیز باید هنگام اختلاف فتوا به فتوای ولی فقیه عمل کند، نه به فتوای دیگر مراجع (مؤمن، ۱۳۸۷، ص ۷۶ ° ۷۹). گذشته از این، فقیه می‌تواند مجلس شورای اسلامی را منحل کند و فراتر از قانون اساسی به وضع مقررات و اجرای آن بپردازد. به‌طور طبیعی ممکن است ذیل چنین نگرشی نهاد مستقلی به نام مرجعیت در عرض ولایت فقیه پذیرفته نشود و قهراً در طول ولایت قرار گیرد. این نشان می‌دهد تمام سازوکارهایی که به‌نوعی استقلال نهاد مرجعیت را از آمریت سیاسی تضمین می‌کرد، با تأسیس حکومت اسلامی باید بازتعریف شوند و نقشه جدیدی از نقش عالمان در سایه حکومت اسلامی ترسیم گردد.

د) افتراق ساختاری میان دو نهاد ولایت و مرجعیت

برخلاف برخی دیدگاه‌های پیشین که بر تجمیع نهاد مرجعیت و رهبری تأکید می‌کردند، این نظریه بر تمایز کارکردی این دو نهاد پامی‌فشارد و معتقد است سلامت این دو نهاد در جدا بودن آنهاست. عالمان و مراجع دینی، رسالتی ویژه دارند و نباید در جزئیات متغیر زندگی سیاسی درگیر شوند. درگیر شدن آنان در امور روزمره سیاسی، هم به رسالت دینی‌شان لطمه می‌زند و هم توان آنان را در نظارت بر امور سیاسی تضعیف می‌کند؛ به‌ویژه اینکه آنان به دلیل ورود در مسائل اجتهادی و فقهی، فرصت مناسبی برای پرداختن و ورود به امور زمامداری ندارند؛ چنان‌که ولی فقیه نیز فرصت ورود به مسائل اجتهادی را ندارد. از این‌رو، به نظر می‌رسد هر دو نهاد وظایف جداگانه‌ای دارند که سبب می‌شود در تمایز باقی بمانند و در هم مدغم نگردند. این وظایف عبارت‌اند از:

۱. وظایف و کارکردهای نهاد مرجعیت دینی
- وظایف سنتی و اصیل آن: فهم دین، نشر معارف دینی، تربیت و پرورش طلاب و عالمان اسلامی، ترویج آموزه‌های دینی و اجرای شعائر مذهبی در میان مردم.
- وظایف اجتماعی آن: نظارت عمومی بر روند کلی امور سیاسی و اجتماعی جامعه، حل معضلات تئوریک و فقهی نظام اسلام و ممانعت از گرایش دولت به استبداد دینی.

۲. وظایف و کارکردهای حاکم اسلامی / ولی فقیه

- استقبال از نظارت و انتقاد دلسوزانه و مشفقانه مراجع تقلید؛
- نظرخواهی از عالمان دینی در مسائل مستحدثه؛
- واگذاری تبلیغ و ترویج دین به مراجع دینی و حوزه‌های علمیه؛
- حمایت از رویه‌های پیشین در تعیین مرجعیت دینی؛
- احترام به حوزه اقتدار سنتی دیگر مراجع دینی.^۱

این تمایز کارکردی در تقریر برخی، به گونه‌ای دیگر بیان شده است. از نظر آنان، مرجعیت دینی، موضوعی شخصی و متعلق به جامعه مدنی است؛ درحالی‌که رهبری متعلق به عرصه دولت و جامعه سیاسی است و هر یک از آنها فرایند، سازوکارها و ابزارهای خاص خود را دارند. مداخلات آمرانه، سازمان‌یافته و مبتنی بر ابزارهای سیاسی دومی در اولی، روندهای دینی، اجتماعی و سیاسی را در جامعه و دولت دستخوش اختلال می‌کند و در نهایت، موجب بروز مشکلات گوناگونی، هم برای دین و هم برای دولت می‌شود (آغاچری، ۱۳۷۷، ص ۲۲ ° ۲۳):



اگر تفکیک میان دو حوزه عمومی و خصوصی قائل شویم و ادعا کنیم مراجع مسئول امور شخصی مقلدین خود هستند و ولایت فقیه متکفل امور اجتماعی و عمومی شهروندان است، آن‌گاه نسبت معقول و قابل‌پذیرشی میان دو نهاد مرجعیت و ولایت برقرار کرده‌ایم. مؤمنین مکلف از آن حیث که در فروع شرعی مقلدند، در احوالات شخصی تابع رأی مراجع خود خواهند بود و از آن حیث که به‌عنوان شهروند در تعامل با سایرین قرار دارند و در نهادهای اجتماعی سازمان‌دهی شده‌اند، باید به رأی حاکمیت که رهبری نماینده آن است، گردن بگذارند. با این حساب و با پذیرش انفکاک ساختاری میان دو حوزه مذکور، فرض تزاخم و تعارض منتفی است و می‌توان هم دارای شبکه‌های متعددی از مجتهدین و مقلدینشان بود و هم درعین حال همگان به صفت شهروند تابع مقررات عمومی خواهند بود (حجاریان، ۱۳۷۹، ص ۵۱۷).

نتیجه چنین الگویی آن است که نهاد مرجعیت نیز همانند دیگر نهادهای مدنی، از دولت نوعی استقلال خواهد داشت و طبعاً برای انجام وظایف خویش سازوکارهای

۱. برخی دیگر نیز این تفکیک را چنین فرض کرده‌اند که مراجع تقلید به تدریج به مراجع علمی تبدیل شوند و از دایره مفهوم ولی امر مسلمین خارج گردند و بدین‌گونه از نهاد رهبری که ماهیتی حکومتی و غیرعلمی دارد، متمایز شوند (رسول جعفریان، مقالات تاریخی، دفتر چهاردهم، ص ۴۱۴).



داوطلبانه و خودجوشی تعبیه خواهد کرد که از آن جمله گردآوری وجوهات و مصرف آن است. البته توفیق این راه حل آن است که مراجع تقلید تنها در امور خصوصی فتوا دهند و در امور عمومی، مقلدان خود را تابع احکام حکومتی بدانند و اگر هم رأی و فتوایی در حوزه امور اجتماعی و سیاسی دارند، تا وقتی از مجرای قوه مقننه به قانون تبدیل نشده است، از آن دست بشویند و حداکثر به عنوان «دکترین حقوقی بدیل» تنها در مجامع علمی به طرح آن بپردازند. رهبری نیز در حوزه امور خصوصی موقعیت مراجع تقلید را محترم بدارد و پیروان خود را از حذف دیگر مراجع دور کند و به ساختارهای ارتباط جمعی اجازه ندهد در حوزه امور خصوصی، مرجعی را بر مرجعی و رهبری را بر مراجع تقلید مقدم کنند. مشکلی که این الگو نادیده می‌گیرد آن است لزوم پیروی از احکام حکومتی ولی فقیه، تنها برای آن دسته از مجتهدانی لازم الاجراست که در کبرا و صغرای ولایت با ولی فقیه هم‌نظر باشند. اما به یقین در فرضی که پاره‌ای از آنان چنین نظری نداشته باشند و در حوزه امور عمومی نیز صاحب رأی و فتوا باشند، به تصادم با حکومت دینی می‌انجامد. باین همه، مشکل اساسی‌تر این الگو آن است که راه حل افتراق ساختاری میان دو نهاد مرجعیت و رهبری، با اتکا به شرایط تاریخی - اجتماعی، مستلزم آن است که نهاد مرجعیت بر اثر تجارب تاریخی به این نتیجه رسیده باشد که خود را در حوزه امور خصوصی محدود و محصور کند تا بقای آن به عنوان امری مقدس تضمین گردد (همان، ص ۵۱۸). این بدین معناست که اگر نهاد مرجعیت به چنین الزاماتی تن ندهد، برون رفت افتراق ساختاری میان آنان و نهاد ولایت فرومی‌ریزد و عملاً تراجم گفته شده بازتولید می‌شود. افزون بر این، تفکیک جنبه‌های فردی احکام دینی از جنبه‌های اجتماعی آن، که مبنای افتراق ساختاری میان نهاد مرجعیت و رهبری است، در بسیاری از موارد دشوار می‌نماید. با توجه به چند بعدی بودن احکام اسلام، آیا واقعاً می‌توان مرز روشنی بین احکام فردی و اجتماعی قائل شد (عموشاهی، ۱۳۷۹، ص ۲۴۷) تا قلمرو حاکمیت فقیه را از قلمرو حاکمیت فتوایی مراجع تقلید از هم متمایز کرد؟

از نظر بسیاری از فقهای شیعه به‌ویژه امام خمینی، هیچ حکمی از احکام الهی، حتی عبادی‌ترین آنها را نمی‌توان یافت که جنبه‌های سیاسی و اجتماعی در آن وجود نداشته باشد و ممکن است فتوای مرجعی که از منظر این الگو، خصلت فردی دارد، با نظام اجتماعی مرتبط گردد و مشکلاتی فراهم آورد. برای نمونه، ممکن است یکی از مراجع تقلید، بسیاری از معاملات بانکی و غیربانکی را در جامعه ربوی بداند، ولی حاکم اسلامی

به ربوی بودن این معاملات اعتقادی نداشته باشد. در چنین فرضی نمی‌توان به مشکلات پیشامده بی‌توجهی کرد و بر افتراق ساختار و کارکردی آنها اصرار ورزید. بدین ترتیب، این الگو نیز قادر به حل زمینه‌های تعارض و چالش میان این دو نهاد نیست و نمی‌تواند برون‌رفتی بر این تصادمات باشد.

۳. دیدگاه‌های جدید؛ رقابت قانون‌مند میان نهاد مرجعیت

این نظریه که از سوی برخی از اصلاح‌طلبان (حجاریان، ۱۳۷۹، ص ۵۱۹) بیان شده است، تنها مسیر استقرار ولی فقیه را در رأس نظام اسلامی، رقابت مسالمت‌آمیز مراجع تقلید و مشارکت مردم در انتخاب یکی از آنان می‌داند. در این نظریه همه مراجع و فقهایی که خود را دارای شرایط و صفات مندرج در اصل یک صد و نهم قانون اساسی می‌دانند، با اتکا به مقلدان و هواداران خود در فضای سیاسی به رقابت می‌پردازند و در نهایت یکی از آنها طی انتخاباتی کاملاً آزاد به رهبری نظام برگزیده می‌شود و سیاست‌های کلی و خطوط هدایت نظام را رقم می‌زند و دیگران در برابر رأی ملت خاضع می‌شوند و به قواعد دموکراسی تن می‌دهند. بنابراین، رهبری نظام اسلامی نیز تابع قواعد دموکراسی و برآمده از رأی اکثریت است و پیروی از رأی او، مطابق قاعده عقلایی پیروی از رأی اکثریت در حوزه منطقه الفراع، بر همگان و حتی دیگر مراجع واجب است.

بر اساس این نظریه، همان‌گونه که در حوزه‌های عرفی مثل انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی، اصل تکثر و رقابت مسالمت‌آمیز، حاکم است، در حوزه شرعیات نیز که بنا به روایات اسلامی، فقیه تنها فردی است که برای زعامت سیاسی اهلیت دارد و منصوب است، این قواعد رعایت می‌شود. از این رو، دیگر مقام مرجعیت در امور شخصی و خصوصی و حتی جامعه مدنی محصور نیست، بلکه این نظام، بخشی از فضای سیاسی را تشکیل می‌دهد و مشمول قواعد این فضا می‌شود.

در این‌جا نیز نهاد مرجعیت برای آنکه بتواند در فضای سیاسی فعال باشد، به ابزارها و سازوکارهایی نیاز دارد که بتواند با داشتن فرصت مساوی با دیگران در این فضا به رقابت بپردازد که در رأس آن «مالیه مستقل» است. در این فرض، وجوه شرعی، شباهت زیادی به حق عضویتی پیدا می‌کند که هواداران احزاب سیاسی می‌پردازند و مدارس علمیه کارکرد جدیدی در جهت کادرسازی و سازمان‌دهی می‌یابند و همین‌طور دیگر نهادهای شرعی و حوزوی:





مدنی و دموکراتیک، صورتی مدرن از یک مقوله سنتی است. این معنا که مردم بتوانند با جدا کردن گروهی از حوزه‌های عمومی و خصوصی از هم و به حداقل رساندن نقش دولت در زندگی خصوصی افراد، عملاً کاری کنند که مردم از میان نحله‌های فقهی، نظریه‌ای انتخاب کنند و این نظریه برای مدت مشخصی حاکم بشود و پس از حاکمیت آن نظریه، جا برای نظریه‌های دیگر باز شود (همان).

از نظر حجاریان، این نظریه راه‌حلی است که بر مبنای آن، اولاً، حاکمیتی دوگانه به وجود نمی‌آید. ثانیاً، پاره‌ای از مؤمنان به عنوان شهروند درجه دوم شناخته نمی‌شوند. ثالثاً، پارادوکس‌هایی مانند «عمل شرعی مجرمانه»^۱ نخواهیم داشت. رابعاً، استقلال حوزه‌های علمیه که خواست همیشگی حضرت امام خمینی بود، تضمین می‌گردد و خامساً، رأی معارضی با حکم حکومتی نظم اجتماعی را مختل نمی‌کند.

با این همه، این نظریه به‌رغم صورت مدرنی که به نظام مرجعیت می‌بخشد و ممکن است جذابیت‌های دموکراتیکی برای آن فراهم آورد، چند اشکال اساسی دارد:

نخست آنکه، این نظریه، مرجعیت و به تبع آن، سازمان روحانیت را از ماهیت خویش خلع می‌کند و هویت آن را همچون احزاب سیاسی تقلیل می‌دهد که هدفی جزء تصاحب قدرت ندارند. این در حالی است که تاریخ پرفروغ نهاد مرجعیت نشان داده است که تجربه موفق این نهاد، به «مدنی» بودن و ماندن آن وابستگی تام دارد، نه سیاسی شدن آن. این نشان می‌دهد که نهاد مرجعیت و روحانیت نمی‌تواند به توصیه‌های سعید حجاریان تن دهد؛ یعنی خویش را در اندازه یک حزب سیاسی تقلیل دهد و بدین‌گونه خود را دچار اختلال در کارکرد کند. در واقع تاکنون روحانیت با اتکا بر نقش مدنی‌اش، هم توانسته است ناظر بر قدرت باشد و هم هنگام منازعه سیاسی، میان گروه‌های سیاسی، حکم شود و نقش پدري خود را ایفا نماید. البته می‌توان فرض کرد که یک یا چند حزب سیاسی مانند حزب برادران به رهبری آیت‌الله سید نورالدین حسینی شیرازی و نیز حزب الدعوه به رهبری شهید سید محمدباقر صدر بر مدار روحانی برجسته‌ای شکل بگیرند و بر اساس برنامه او به رقابت سیاسی بپردازند، ولی این مسئله به احزاب سیاسی مربوط می‌شود که آیا تشکیلات خود را بر مدار مرجعی آگاه و دانا بنا می‌کنند یا نه و ربطی به تغییر ماهیت

۱. مراد وی از عمل شرعی مجرمانه، مانند مؤمنی است که بنا به فتوای مرجع خود روز عید فطر را یک روز قبل از اعلام رسمی حکومت بداند و بر اثر خواری از سوی ضابطان حکومتی دستگیر شود.

نهاد مرجعیت و روحانیت ندارد.

دوم آنکه، تلقی وجوهات شرعی که مصارف ویژه‌ای در فقه اسلامی دارد به‌عنوان حق عضویتی که هواداران احزاب سیاسی می‌پردازند، با مبانی فقهی مطابقت ندارد. سوم آنکه، عملی بودن این ایده که همه مراجع واجد شرایط نامزدی رهبری شوند و در فضای سیاسی به رقابت بپردازند، نه ممکن است و نه با وضعیت همیشگی حوزه‌های علمیه ما همخوانی دارد (عموشاهی، ۱۳۷۹، ص ۲۳۰) صلاحیت‌های احراز رهبری از سوی فقها در عصر غیبت آن قدر هم ساده و اندک نیست که هر فقیه‌ی واجد آنها باشد و بتواند در چنین رقابت مهمی مشارکت کند.

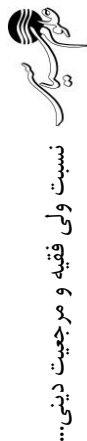
۴. الگوی مرجع نسبت مرجعیت دینی با رهبری سیاسی

در این قسمت بدون تأکید بر رابطه طولی مرجعیت دینی و مقام رهبری، بیشتر می‌کوشیم به نکته‌هایی اشاره کنیم که معمولاً محل تصادم قلمرو اقتدار مراجع تقلید و ولی فقیه به شمار می‌آیند. گرچه تاکنون در سطوح بالای حوزه سخن شفاف‌ی در این باره مطرح نشده است و به تعبیر رسول جعفریان این رابطه همواره در هاله‌ای از ابهام به سر می‌برد (جعفریان، ۱۳۸۵، ص ۴۱۴)، به نظر می‌رسد از برخی سخنان مراجع تقلید بتوان کدهایی برای سامان‌دهی مرزهای این اختیارات بیان کرد.

برای نمونه، آیت‌الله تبریزی با بیان این مسئله که در موارد اختلافی میان مراجع تقلید و مرجعیت سیاسی باید به مورد اختلاف، نظر کرد و در مواردی که «حکم شرعی الزامی» مورد اختلاف باشد، از مرجع تقلید اعلم و در غیر موارد الزامی - یعنی مباحات - که حاکم اسلامی می‌تواند آنها را به حکمی الزامی تبدیل کند، از ولی فقیه پیروی کرد، می‌کوشد حدود این مرزها را روشن کند. ایشان در کتاب گران‌سنگ *الانوار الالهیه* می‌نویسد:

الفتوی عبارة عن حکم الکلی الفرعی المستنبط من ادلته و اما الحکم الولائی فهو لمن کانت له الولاية علی الامر والنهی فی الامور المباحه (تبریزی، ۱۳۸۳، ص ۲۴۸).

در این عبارت به نکته مهم فقهی اشاره شده است: حوزه تقلید از مرجعیت دینی به احکام الزامی فقهی و حوزه پیروی از ولی فقیه به اوامر و نواهی او در مباحات محدود شده است. به‌هرحال، باید شرایطی بر روابط ولی فقیه با نظام مرجعیت حاکم شود که این نظام هرگز تضعیف نگردد و دایره اقتدار ولی امر مسلمین هم آن قدر گسترده نشود که قلمرو اعمال ولایت فتوایی، قضایی و حسبه دیگر مراجع تقلید را تحت‌الشعاع قرار دهد. مرجعیت شیعه شرایط و امکاناتی دارد که ملاحظات قدرت نباید آن را در تنگنا قرار دهد. به همین





دلیل، مخالفت یا همدلی مرجعی با نظام سیاسی، نه شرطی زاید بر شروط مجتهد می‌نهد و نه از آن می‌کاهد. باین‌همه، عبارت آیت‌الله تبریزی اهمیت بسیاری در چشم‌انداز تعامل مرجعیت دینی با رهبری سیاسی دارد و می‌تواند پایه مستحکمی در روابط میان این نهاد ارزشمند باشد.

مراد از الزامات ولی فقیه در حوزه مباحثات شرعی، همه مسائل سیاسی - اجتماعی است که به سیاست کل نظام اسلامی برمی‌گردد و در آن موضوع، به دلیل فقدان نص شرعی، حکم حکومتی و قوانین و مقررات الزامی از سوی دولت اسلامی پدید می‌آید که تک‌تک افراد را به اطاعت و اجرای آن موظف می‌سازد. در این موارد، حال می‌خواهد سیاسی باشد مانند قطع رابطه با امریکا یا اقتصادی باشد مانند پرداخت مالیات و یا اجتماعی باشد همچون قوانین و مقررات راهنمایی و رانندگی، تمامی افراد جامعه، اعم از ولی فقیه، مراجع تقلید و مقلدان آنها به اجرای فرامین و مقررات حکومت موظف‌اند؛ هرچند نظر مرجع تقلیدشان مغایر با آن باشد؛ زیرا از آنجا که چندگانگی دیدگاه‌ها، به‌ویژه در مسائل کلان اجتماعی، سرنوشت‌ساز و مشکل‌آفرین خواهد بود و چه‌بسا سبب هرج‌ومرج و حتی اختلال نظام زندگی اجتماعی شود، ضرورت دارد در عرصه اجتماعی، یک دیدگاه در کشور حاکم گردد که اولاً، از سوی فقیه آگاه به مسائل سیاسی و اجتماعی ارائه شده باشد. ثانیاً، رسمیت داشته باشد. ثالثاً، صاحب آن دیدگاه از سوی تعداد قابل توجهی از مجتهدان خبره به‌عنوان اعلم در مسائل اجتماعی معرفی شده باشد که همان ولی فقیه جامع‌الشرایط است. از این‌رو، مبنای تصمیم‌گیری در مسائل کشور و حل معضلات و اجرای احکام اسلامی، همین دیدگاه رسمی قرار می‌گیرد.^۱

بنابراین، در چنین مواردی اگر بین فتوای مراجع تقلید با نظر حکومت تعارض و اختلاف پیش آید، نظر حکومت و ولی فقیه همیشه مقدم است؛ چنان‌که فقها درباره قضاوت تصریح کرده‌اند و حتی در رساله‌های عملیه هم آمده است که اگر قاضی شرع در موردی قضاوت کرد، قضاوت او برای دیگران حجت است و نقض حکم او حتی از طرف قاضی دیگری که اعلم از او باشد، حرام است. امام خمینی در این باره می‌فرماید:

قیام برای تشکیل حکومت و اساس دولت اسلامی از قبیل واجب کفایی است بر فقهای عدول. پس اگر یکی از آنان موفق به تشکیل حکومت شود، دیگران باید از او تبعیت کنند

1. www.siasi. Porsemani. Ir. / node / 1653.

(خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۶۵ ° ۴۶۶).

البته اگر ولی فقیه خطای آشکاری مرتکب شد، پیروی از او جایز نیست: «حکم الحاکم الجامع للشرائط لایجوز نقضه ولو لمجتهد آخر الا اذا تبین خطأه» (طباطبایی الیزدی، ۱۴۱۴ق، مسئله ۵۷) و در این مسئله هیچ‌گونه اختلافی بین فقها نیست. برای نمونه، آیت‌الله سیستانی به‌رغم اینکه مسئله ولایت فقیه را «تقلیدی» می‌داند، در پاسخ به این پرسش که «می‌خواستم بدانم اگر حکم مرجع تقلیدی با حکم ولی فقیه فرق داشت، مقلد باید از کدام اطاعت کند؛ هم در مورد حکومتی و هم غیرحکومتی پاسخ دهید؟» چنین می‌فرماید: حکم کسی (که) ولایت شرعی دارد در امور عامه که نظام جامعه و معاش مردم بر آن مبتنی است، بر همه نافذ است؛ حتی بر مجتهدین دیگر.^۱

آیت‌الله مکارم شیرازی نیز در پاسخ به پرسش‌های ذیل بر این عقیده است:

سؤال: در مورد ولایت فقیه چگونه باید عمل کرد؟

پاسخ: در مسائلی که مربوط به حکومت است، باید پیرو ولایت فقیه بود.

سؤال: آیا نظر ولی فقیه در مسائل شرعی بر نظر سایر فقها ترجیح دارد؟ در این صورت، تکلیف مقلد چیست؟

پاسخ: در مسائل مربوط به حکومت از نظر ولی فقیه و در مسائل دیگر از نظر مرجع تقلید پیروی می‌شود.

سؤال: آیا تبعیت از حکم حکومتی ولی فقیه بر مراجع تقلید هم واجب است؟

پاسخ: آری، واجب است.^۲

در ادامه برای آشنایی با دیدگاه‌های آیت‌الله خامنه‌ای چند استفتا را از محضر ایشان

ارائه می‌کنیم:

س ۶۱: وظیفه ما در برابر کسانی که اعتقادی به ولایت فقیه جز در امور حسبه ندارند، با

توجه به اینکه بعضی از نمایندگان آنان این دیدگاه را ترویج می‌کنند، چیست؟

ج: ولایت فقیه در رهبری جامعه اسلامی و اداره امور اجتماعی ملت اسلامی در هر عصر و

زمان از ارکان مذهب حقه اثنی‌عشری است که ریشه در اصل امامت دارد. اگر کسی به نظر

خود بر اساس استدلال و برهان به عدم لزوم اعتقاد به آن رسیده باشد، معذور است، ولی



1. www. Sistani. Org.

2. www.makaremmedia.com/software/estefata-16-03-83.zip.



ترویج اختلاف و تفرقه بین مسلمانان برای او جایز نیست.

س ۶۲: آیا اوامر ولی فقیه برای همه مسلمانان الزام‌آور است یا فقط مقلدین او ملزم به اطاعت هستند؟ آیا بر کسی که مقلد مرجعی است که اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه ندارد، اطاعت از ولی فقیه واجب است یا خیر؟

ج: بر اساس مذهب شیعه همه مسلمانان باید از اوامر ولایی ولی فقیه اطاعت نموده و تسلیم امر و نهی او باشند و این حکم شامل فقهای عظام هم می‌شود؛ چه رسد به مقلدین آنان. به نظر ما التزام به ولایت فقیه قابل تفکیک از التزام به اسلام و ولایت ائمه معصومین علیهم‌السلام نیست.

س ۶۵: آیا بر فقهی که در کشور جمهوری اسلامی ایران زندگی می‌کند و اعتقادی به ولایت مطلقه فقیه ندارد، اطاعت از دستورات ولی فقیه واجب است؟ و اگر با ولی فقیه مخالفت نماید، فاسق محسوب می‌شود؟ و در صورتی که فقهی اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه دارد، ولی خود را از او شایسته‌تر به مقام ولایت می‌داند، اگر با اوامر فقهی که متصدی مقام ولایت امر است مخالفت نماید، فاسق است؟

ج: اطاعت از دستورات حکومتی ولی امر مسلمین بر هر مکلفی، ولو اینکه فقیه باشد، واجب است و برای هیچ‌کس جایز نیست با متصدی امور ولایت به این بهانه که خودش شایسته‌تر است، مخالفت نماید. این در صورتی است که متصدی منصب ولایت از راه‌های قانونی شناخته شده به مقام ولایت رسیده باشد، ولی در غیر این صورت، مسئله به‌طور کلی تفاوت خواهد کرد.

س ۶۶: آیا مجتهد جامع شرایط در عصر غیبت ولایت بر اجرای حدود دارد؟

ج: اجرای حدود در زمان غیبت هم واجب است و ولایت بر آن اختصاص به ولی امر مسلمین دارد.^۱

همچنین مقام معظم رهبری در پاسخ به پرسشی می‌فرماید:

س ۵۲: در صورت تعارض فتوای ولی امر مسلمین با فتوای مرجعی در مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی وظیفه شرعی مسلمانان چیست؟ آیا معیاری برای تفکیک احکام صادره از طرف مراجع تقلید و ولی فقیه وجود دارد؟ مثلاً اگر نظر مرجع تقلید با نظر ولی فقیه در

1. <http://rasekhoon.net/software/download/551152>. (رساله أجوبة الاستفتائات)

مسئله موسیقی اختلاف داشته باشد، متابعت از کدام‌یک از آنان واجب و مجزی است؟ به‌طور کلی احکام حکومتی که در آن نظر ولی فقیه بر فتوای مراجع تقلید برتری دارد، کدام است؟

ج: در مسائل مربوط به اداره کشور اسلامی و اموری که به عموم مسلمانان ارتباط دارد، نظر ولی امر مسلمین باید اطاعت شود، ولی در مسائل فردی محض، هر مکلفی باید از فتوای مرجع تقلیدش پیروی نماید (همان).

با این همه و به‌رغم سادگی این الگو، همچنان پرسش‌های مهمی باقی مانده است که این الگو باید بدان‌ها پاسخی درون‌فقهی دهد. از جمله اینکه اگر مرجعی احکام ولایی ولی فقیه را نافذ نداند یا ولی فقیه بسیاری از تصرفات فقهیان دیگر را بنا به دلایلی محدود سازد، چه راه‌حلی وجود دارد که عملاً تصادم آنان به‌ظهور اپوزیسیون‌های فقهی نینجامد؟ افزون بر این، «فتوای معیار» در حکومت اسلامی چیست و دولت اسلامی در چه مواردی از الزامات حکومتی می‌تواند به فتاوی مراجع رجوع کند و خود را همواره به آرای فقهی ولی فقیه وابسته نداند؟

این پرسش‌ها، از جمله پرسش‌هایی است که نیازمند بررسی جامعه‌شناختی و فقهی است که امید است مورد توجه قرار گیرد.

۵. نتیجه

بررسی اجمالی ما نشان داد تعامل مرجعیت دینی و رهبری سیاسی با توجه به نظریه‌های موجود در فقه و خارج از آن، متغیر است و تبعات متفاوتی دربردارد و البته، نظام سیاسی باید به اتخاذ الگوی روشنی در این باره برسد و مانع آسیب‌های محتمل شود. با این همه، به نظر می‌رسد بسیاری از ابعاد این رابطه، ناخوانده مانده است که نیازمند بررسی‌های دقیق فقهی و جامعه‌شناختی است.

نظریه‌های مطرح‌شده نشان می‌دهد تئوری‌های موجود توانایی بازسازی این تعامل را دارند و می‌توانند راهی به‌سوی ترابط دقیق این دو نهاد مهم در جامعه دینی فراهم آورند؛ اینکه الگوی مطلوب این تعامل کدام است و چه مدلی می‌تواند آن را بازسازی و نهادینه کند تا از آسیب‌های محتمل آن بکاهد؟

به نظر می‌رسد نظر آیت‌الله میرزا جواد تبریزی در این باره مشکل‌گشا باشد. از نظر او، دیدگاه‌های فقیه حاکم در حوزه مباحثات شرعی، الزامی است و در این قبیل مسائل تمامی افراد جامعه، اعم از مراجع تقلید و مقلدان آنها موظف به اجرای فرامین و مقررات



حکومت‌اند؛ هرچند نظر مرجع تقلیدشان با آن مغایر باشد؛ زیرا از آنجاکه چندگانگی دیدگاه‌ها، به‌ویژه در مسائل کلان اجتماعی، سرنوشت‌ساز و مشکل‌آفرین خواهد بود و چه بسا سبب هرج و مرج و حتی اختلال نظام زندگی اجتماعی شود، ضرورت دارد در عرصه اجتماعی یک دیدگاه در کشور حاکم شود که اولاً، از سوی فقیه آگاه به مسائل سیاسی و اجتماعی ارائه شده باشد. ثانیاً، رسمیت داشته باشد. ثالثاً، صاحب آن دیدگاه از سوی تعداد قابل توجهی از مجتهدان خیره به‌عنوان اعلم در مسائل اجتماعی معرفی شده باشد که همان ولی فقیه جامع‌الشرایط است. از این‌رو، مبنای تصمیم‌گیری در مسائل کشور و حل معضلات و اجرای احکام اسلامی، همین دیدگاه رسمی قرار می‌گیرد. دیدگاه‌های مراجع تقلید نیز آن‌گاه که درباره حکم اولیه شرعی باشد، بر مقلدان آنان واجب است؛ هرچند با نظر ولی فقیه تفاوت داشته باشد.



منابع

- آذری قمی، احمد (۱۳۷۳)، *شئون و شرایط رهبری و مرجعیت*، قم: مکتبه ولایة فقیه.
- _____ (۱۳۷۴)، *نامه سرگشاده به اعضای بنیاد رسالت*، ۱۹ آبان.
- آغاجری، هاشم (۱۳۷۷)، «رهبری، مرجعیت و دولت»، *راه نو*، شماره چهارم.
- تبریزی، میرزا جواد (۱۳۸۳)، *الانوار الالهية فی المسائل العقائدية*، قم: دار الصديقة الشهيدة.
- _____ (۱۳۸۳)، *الانوار الالهية فی المسائل العقائدية*، قم: نینوا.
- جعفرپیشه فرد، مصطفی (۱۳۸۲)، *چالش‌های فکری نظریه ولایت فقیه*، قم: بوستان کتاب.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۵)، *مقالات تاریخی*، دفتر چهارم، قم: دلیل ما.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵)، *سیری در مبانی ولایت فقیه*، مجله حکومت اسلامی، سال اول، شماره اول.
- _____، *مجله حکومت اسلامی*، شماره اول و دوم.
- حائری، سید کاظم حائری (۱۴۱۴ق)، *ولایة الامر فی العصر الغیبة*، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- _____ (بهار ۱۳۷۶)، «مرجعیت و رهبری»، *مجله حکومت اسلامی*، سال دوم، شماره اول.
- حجاریان، سعید (۱۳۷۹)، *جمهوریت افسون‌زدایی از قدرت*، تهران: نشر طرح نو، چاپ دوم.
- الحسینی العاملی، السید محمد جواد (۱۳۷۸)، *مفتاح الکرامتة فی شرح القواعد العلامة*، ج ۱۰، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- حسینی شیرازی، سید محمد (۱۳۶۱)، *الفقه: السياسة*، قم: دار الایمان.
- _____ (۱۳۷۳)، *الصياغة الجديدة*، تهران: مرکز نشر الفکر الاسلامی.
- خیرگزاری آفتاب، توضیحات هاشمی رفسنجانی درباره شورای رهبری، جلسه مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۶ آذر ۱۳۸۵.
- خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۹)، *کتاب البیع*، جلد دوم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ (۱۳۸۶)، *صحیفه امام*، ج ۲۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.





- خوشوقت (۱۳۸۸)، دیدار اعضای شورای مرکزی اتحادیه جامعه اسلامی دانشجویان با حضرت آیت‌الله خوشوقت، ۷ فروردین.
- سیستانی، سید علی، پایگاه اطلاع‌رسانی حضرت آیت‌الله العظمی سیستانی.
- صادقی تهرانی، محمد (بی‌تا)، حکومت صالحان، ولایت فقیهان.
- صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله (۱۳۶۳)، ولایت فقیه حکومت صالحان، قم: نشر رسا.
- صدوق، ابی جعفر محمد بن علی (۱۳۷۲)، ترجمه حمیدرضا مستفید و علی اکبر غفاری، ۲ جلد، تهران: نشر صدوق.
- صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۴)، ۴ جلد، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس.
- صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۹)، ۳ جلد، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس.
- ضیاء عراقی (بی‌تا)، کتاب القضاء، نجف: المطبعة العلمية.
- طباطبائی الیزدی، سید محمد کاظم (۱۴۱۴ ق) العروة الوثقی، قم: مدینه العلم.
- عموشاهی، محسن (۱۳۷۹)، مناسبات رهبری و مرجعیت در نظام ولایتی، تهران: مؤسسه پژوهشی - فرهنگی تمدن و توسعه اسلامی، چاپ نخست.
- الفت‌پور، محمدعلی، «واکاوی فقهی حقوقی ولایت شورایی»، پایگاه اینترنتی متعلق به بنیاد تبیین اندیشه‌های امام خمینی.
- فراتی، عبدالوهاب (۱۳۸۹)، «آیت‌الله میرزا جواد تبریزی و حق فقیه در اقامه حکومت دینی»، مجله جستارهای سیاسی معاصر، سال اول، شماره دوم.
- فیرحی، داود (۱۳۹۴)، فقه و سیاست در ایران معاصر، تحول حکومت‌داری و فقه حکومت اسلامی، تهران: نشر نی.
- مجتبی‌زاده، علی (۱۳۹۱)، «شرط مرجعیت در انتخاب رهبری»، مجله پرسمان، شماره صد و سیزدهم.
- مصاحبه سید مرتضی ابطحی با حجة الاسلام والمسلمین سید باقر گلپایگانی، ۱۸ خرداد



- ۱۳۸۹، سایت فرارو.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۲)، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
 - منتظری، حسینعلی (۱۴۱۱ق)، *دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة*، قم: دارالفکر.
 - مؤمن قمی، محمد (۱۳۸۷)، «قوانین ثابت و متغیر»، *مجله فقه اهل بیت (علیهم السلام)*، سال چهاردهم، شماره ۵۶، ص ۶۰ ° ۸۰.
 - _____ (۱۳۸۸)، «دلیلی بر اینکه ولایت شورایی باشد نداریم»، خبرگزاری رسا، کد مطلب: ۷۸۰۳۶، تاریخ: ۱۳۸۸ / ۱۲ / ۲۵.
 - هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۹۰)، *کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی*، سال ۱۳۶۸، تهران: نشر معارف اسلامی.
- www.siasi.Porsemani.Ir./node/1363.
 - www.Sistani.Org.
 - www.makaremma.com/software/estefta-16-03-83.zip.
 - <http://rasekhoon.net/software/download/551152>. (رساله أجوبة الاستفتاءات)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی